

رَبِيعِ رَشِيدِي

دکتر محمدجواد مشکور

زندگی خواجه رشیدالدین

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی که از وزرای دانشمند و مورخان نامی دوره مغول است بر اثر تحریکات و سعایت خواجه تاج‌الدین علیشاه تبریزی در اواخر رجب سال ۷۱۷ هجری از وزارت معزول شد و برای استراحت از سلطانیه به تبریز رفت. امیرچوپان که در این هنگام فرمانروای آذربایجان بود خواجه را با اصرار وادار به قبول وزارت کرد، ولی چیزی نگذشت که تاج‌الدین علیشاه توطئه جدیدی علیه خواجه ایجاد کرده او را متهم به قتل و مسموم ساختن الجایتو کرد، و بعرض امیرچوپان رسانید که باعث مرگ الجایتو شربت‌دارش ابراهیم پسر خواجه رشیدالدین بوده است. امیرچوپان سادم‌دل باور کرد و به این ترتیب نیز میان رشیدالدین و امیرچوپان راکه پشتیبان خواجه بود برهم زد، و این حدیث را با دوگواه کاذب بعرض سلطان ابوسعید رسانید. ابوسعید این اتهام را باور کرده و حکم قتل خواجه رشیدالدین و پسرش عزالدین ابراهیم راکه شربت‌دار خدا بنده و متهم به زهر دادن به وی بود صادر فرمود. درخیمان، نخست فرزند بی‌گناهش عزالدین ابراهیم راکه در آن‌گاه شانزده سال پیش نداشت پیش چشم پدر پیرش کشتند.

بقول حافظ ابرو: «چون جلاد پیش خواجه رسید گفت با علیشاه بگویند که بی‌گناه قسم من کردی و روزگار این‌کینه از تو باز خواهد، تفاوت این مقدار باشد که گور من کهنه بود و از آن تونو، این بگفت و جلاد از میان بدو نیش کرد.»

باری آن وزیر فاضل و یگانه یعنی خواجه رشیدالدین فضل‌الله در هجدهم جمادی الاولی سال ۷۱۸ در قریه چرگر از محال ابهر زنجان دونیمه کردند و شمع روشن آن وجود پاکفایت و درایت را از روی کین و غضب خاموش ساختند. سن او در هنگام قتلش هشتاد سال یا قریب به آن بود، بنابراین در حدود سال ۶۳۸ تولد یافته بوده است. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
این حجر و عبدالله کاشانی صاحب تواریخ اولجایتو لقب او را رشیدالدوله نوشته‌اند. ظاهراً پس از ارتقاء به مقام وزارت رشیدالدین لقب مادریش به رشیدالدوله تغییر یافته است. وی از سال ۶۹۷ هجری که با شترک سعدالدین محمد ساوچی به وزارت غازان رسید تا سال ۷۱۸ یعنی زمان ابوسعید بهادر وزارت مغول را داشته است.^۱

جسد او را به تبریز برده و در ربیع رشیدی که از انبیه او بود بخاک سپردند، ولی پیکر بی‌جان او نیز در زیر خاک براحت نیارامید، و یک‌قرن بعد میرانشاه پسر امیر تیمور که بر اثر سقوط از اسب اختلال حواسی باو دست داده بود، به تهمت یهودیگری امر داد استخوانهای خواجه رشیدالدین را از مسجدی که در ربیع رشیدی تبریز بود، بیرون آورده در گورستان یهودیان بخاک سپردند.

۱ - تاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص ۳۲۶ - ۳۲۹، چهل مقاله نخجوانی ص ۳۱، یادداشت‌های خزویی ج ۳، ص ۱۱۰ - ۱۱۶.



چشم‌انداز محل ربیع رشیدی از سوی شمال شرقی.

بلوچه در مقدمه بر تاریخ مغول از ذیلی بر این خلکان که شماره ۲۰۶۱ در کتابخانه ملی پاریس به ثبت رسیده مطلبی دربارهٔ خواجه رشیدالدین نقل نموده که مفاد آن اینست: «رشیدالدوله ابوالفضل... چون او را پیش امیرچوپان آوردند از او باهر پادشاه پرسیدند آیا تو سلطان خربنده (الجایتو) را کشته‌ای؟ گفت چگونه میتوانم من قاتل او باشم در حالیکه من مردی یهودی و عطاری طبیب بودم توسط این خاندان پر کشیده شدم و بمقام وزارت رسیدم و مال و ثروت و املاک بسیار پیدا کرده‌ام، آنگاه طبیب جلال‌الدین الحران پزشکی سلطان خربنده را برای مواجهه با او طلبیدند و از کیفیت مرگ اولجایتو پرسیدند. گفت پادشاه به هیضه یعنی اسهال توأم با استفراغ مبتلا شد و قریب سیصد بار بیرون رفت و مرتب قی می‌کرد. پزشکان به این اتفاق کردند که دواهای قابض به او بدهند تا اسهال او را بند بیاورند ولی خواجه رشیدالدین مخالفت کرد که او محتاج به استفراغ است، از اینرو ما ناچار شدیم بنا به رأی او به وی مسهل دهیم، و سپس قریب هفتاد بار دیگر بیرون رفت و بمرد. خواجه رشیدالدین گفتار او را تصدیق کرد. آنگاه به کشتن او فرمان دادند و سر او را به تبریز آورده و در کوچه و بازار گردانیدند و ندا در دادند که این سر آن یهودی است که کلام خدا را تغییر داده و اعضای او را از هم جدا کرده هر قطعه‌ای را بگوشه‌ای از کشور فرستادند».

مرحوم فروزینی در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «دلیلی صریح به یهودی‌الاصل بودن خانواده رشیدالدین طبیب کتاب صفوة الصغای ابن یزاز (ص ۱۲۷) است، و دیگر حکایت تحریک رشیدالدین به کشتن تاج‌الدین آوجی با دوپسرش برای اینکه ایشان در مشهد ذوالکفل نبی مناره و حرم و غیره بنا کرده بودند. و بقول عبدالله کاشانی صاحب تاریخ اولجایتو، رشیدالدین که یهودی‌الاصل بود ایشان را بکشتن داد. و نیز مطایبه‌ای است در عبید زاکانی (ص ۹) دال بر اینکه وی اصلاً یهودی بوده است. و نیز صاحب مسالك الابصار (ج ۲۳) در حوادث سال ۷۱۸ هجری چنین می‌نویسد:

«وفیها قتل رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی الهمدانی مدبر ممالک التتار وکان عطارا یهودیا خاملا قال به الحال الی ان سار الوزراء والامراء من تحت او امره و کثرت امواله بحیث ائنه وزن فی نکتته الف الف دینار».

یعنی: «در این سال (۷۱۸ هـ) رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیرین عالی‌همدانی وزیر ممالک تاتار کشته شد. وی نخست عطاری یهودی و گمنام بود و کار وی بجای رسید که وزیران و امیران زیر فرمان او بودند. و آنقدر مال بیندوخت که در روز نکبت او هدینه او را به یک میلیون دینار وزن کردند».

اما محققانی از قبیل کاترمر Quatremere نسبت یهودی بودن او را رد کرده و آن را حمل به دشمنی مخالفان کرده‌اند.^۲

طباطبائی در اولاد الاطهار می‌نویسد: «جد خواجه از جهودان قلعه خیبر بوده و رسول خدا به او امان داده و بدست حضرت علی مسلمان شده و اجدادش در همدان توطن کرده‌اند. خواجه در استعداد و فضیلت نظیر نداشته و خطوط را خوش می‌نوشته و شعر بسیار خوب می‌گفته و پنجاه و دوم جلد از تصنیفات او را در مدرسه‌اش مدرسین درس می‌گفته‌اند، و طیبی حاذق بوده و کتاب تورات را ترجمه کرده و همه جا بدلائل عقلیه الزام و رد یهودان نموده است»^۳.

رشیدیه: خواجه رشیدالدین از زمان سلطنت غازان‌خان تا اواخر عمر خود که در زمان سلطنت سلطان ابوسعید بهادر بود یک سلسله عمارات زیبا در محل رشیدیه که بنام خود اوست ساخته که به ربیع رشیدی معروف گردیده است. تمام این عمارات و ساختمانها بیکدیگر متصل بوده و حصاری بدور آن کشیده شده بود که ظاهراً دارای برج و باروی نیز بوده است. خرابه‌های این عمارات اکنون در آخر محله ششگلان تبریز که به محله باغمیشه و ولیانکوه (بیلانکوه) منتهی میشود در طرف چپ در دامنه کوه سرخاب قرار دارد و از نقاط خوش آب‌وهوای تبریز بشمار میرود. چون اثری جز چند تل خاک از این آثار با خاک یکسان شده بجای نمانده، ناچار به شرح آن ابنیه از کتابهای قدیم می‌پردازیم تا شاید بتوانیم چگونگی آن بناهای رفیع را تا حدی در این مختصر بیان نماییم.

حمدالله مستوفی می‌نویسد: «در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب‌نراه به موضع ولیان‌کوه داخل باروی غازانی شهر چه دیگر ساخته و آنرا ربیع رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی بر آورده، و پسرش وزیر غیاث‌الدین امیر محمد رشیدی طاب‌نراه بر آن عمارات بسیار افزوده»^۴.

دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعرائی خود درباره ربیع رشیدی می‌نویسد: «خواجه رشیدالدین که در اصل همدانی بوده، در تبریز عمارت رشیدیه را او ساخته و از آن عالی‌تر عمارتی در عالم نشان نمی‌دهند که بر کتابه آن عمارت نوشته که همانا ویران کردن این عمارت از ساختن آن عمارت دیگر مشکلتر باشد»^۵.

کربلائی در روایات الجنان و جنات الجنان می‌نویسد: «مرقد و مزار آن دو وزیر عالیجاه صاحب خیر شهید اسعد، خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خلف‌مدیق وی، خواجه غیاث‌الدین محمد، در عمارتی که بایشان منسوب است مدفونند».

مولانا جلال‌الدین محمد عتیقی در تاریخ واقعه آن وزیر گوید: «رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعتقی نوشت منشئ تاریخ او که (طاب‌نراه) کتابخانه ربیع رشیدی: ملاحظه‌ای در مزارات تبریز می‌نویسد: «مزار خواجه رشیدالدین محمد در گنبدیست و آن گنبد در قرب همان عمارت عالی است که از آن عالی‌همت بر صفحه روزگار بیادگار مانده است، الحق عمارتی است که از کمال صفا و لطافت هوا حیرت‌انگیز نظر گیانست...»

۲ - یادداشت‌های ژرونی ج ۳ ص ۲۷. ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف شهاب‌الدین عبدالله خوافی معروف به حافظ ابرو، به تصحیح دکتر خانابای بیانی چاپ تهران سال ۱۳۱۷ شمسی، ص ۷۸ - ۸۰.

۳ - تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۳۵.

۴ - تره‌التلوب، به تصحیح محمد دبیرسیاقی ص ۸۷.

۵ - تذکره الشعرائی دولت‌شاه سمرقندی طبع تهران ص ۲۴۱.

۶ - روایات الجنان ص ۵۱۱ - ۵۱۴.

مکتوبی از او در عرصه عالم هست که تفصیل املاک خود به علمای زمان نوشته، آنچه صرف ربیع رشیدی نموده و آنچه با اولاد قسمت کرده عاقل قبول نمی‌کند و یک شخص را مکتب و جمعیت باشد، از آن جمله نوشته که دوهزار مصحف در دارالکتب نهاده‌ام و وقف ربیع رشیدی کرده‌ام. آنچه نوشته چهارصد جلد اول بخط یاقوت، شصت جلد بخط اکابر، بیست جلد او بخط خوب، پانصد و هشتاد جلد دیگر و شصت هزار جلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار، آن مکتوب طولی دارد و به هر یک از علمای زمان خود نوشته که در پیش ایشان باشد که بعد از خواجه فرزندان بریکدیگر ستم نمایند»^۷.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله که دانشمندی جامع و عارف به زبانهای فارسی و عربی و ترکی و مغولی بوده، جمیع اوقاتی را که از مشاغل دیوانی فراغت می‌یافت بمطالعه یا کتابت می‌گذرانید و علاوه بر جامع‌التواریخ که در چهار جلد در تاریخ مغول و عالم است مؤلفات بزرگ دیگری از قبیل کتاب‌الاحیاء و المآثر، در بیان سرما و گرما و فصول و کشاورزی و امراض نباتات و معدنیات به عربی داشته که در دست نیست. دیگر توضیحات به عربی شامل نوزده نامه که در باب مسائل کلامی و دینی و عرفانی است که به امر سلطان اولجایتو آن را تدوین نموده است. دیگر «الرساله السلطانیه» به عربی که کتاب دیگری است از همین مقوله که در نوزدهم رمضان سال ۷۰۶ آن را برشته تحریر آورده است. و ما حصل مباحثی که در موضوعات کلامی در حضور سلطان اولجایتو مابین علمای وقت اتفاق افتاده جمع‌آوری کرده است.

دیگر کتاب لطائف‌الحقایق، مشتمل بر چهارده رساله در مسائل کلامی و عرفانی که مانند سه کتاب فوق‌الذکر بزبان عربی است.

دیگر کتاب «بیان‌الحقایق» که کتابی مشتمل بر هفده رساله در مسائل کلامی و طبیبی بوده است. دیگر تاریخی بزبان ترکی جغتائی نوشته در اصل و تبار چنگیزخان که نادر میرزا صاحب تاریخ دارالسلطنه تبریز نسخه خطی آنرا دیده است. دیگر دستورالملکه یا آیین کشورداری در وضع مالیات و طریق وصول آن و اداره امور کشور که در تاریخ و صاف (ج ۴ ص ۴۳۵) به آن اشاره رفته است.

دیگر مجموعه منشآت و مکاتبات او است که غالباً به فارسی و در مسائل سیاسی و مالیاتی نگارش یافته و به پسران خود یا به عمال مختلف حکومت مغول که در دستگاه وزارت زیر دست او بوده‌اند نوشته و آنها را منشی وی محمد ابرقونی جمع‌آوری و تنظیم نموده است.

خواجه رشیدالدین برای حفظ و جلوگیری از تلف شدن نوشته‌ها و آثار خود مساعی فراوانی بکار برد:

اولاً مقرر داشت که چند نسخه از مؤلفات او برای دوستان و علما و دانشمندان استتساح و به ایشان عاریه داده شود و آنان مجاز بودند از روی آن نسخه‌برداری نمایند.

ثانیاً بفرمود تا آثار فارسی او را به عربی و آثار عربی وی را به فارسی برگردانند تا اگر یکی از آنها از بین برود ترجمه آن درست باشد.

ثالثاً بفرمود از اصل و ترجمه این آثار نسخ متعددی نوشته برای مطالعه اهل علم در کتابخانه مسجد ربیع رشیدی بگذارند.

رابعاً بفرمود از مجموع تمام مؤلفات خود یک نسخه ضخیم کبیر بنام: جامع التصانیف

الرشیدیه، با نقشه‌ها و صور لازم ترتیب دهند و در ربیع رشیدی بگذارند تا مردم نسخه‌های خود را

با آن مقابله کنند. خواجه رشیدالدین چهار مجلد کتب را که در طب و طرز حکومت مغول تحریر

نموده بود، مقرر داشت که به سه زبان فارسی و عربی و چینی ترجمه و تحریر شود. به این نیز

قانع نشده همه ساله از محل موقوفاتی که برای مسجد و مدرسه در ربیع رشیدی وقف نموده بود

مبلغی را برای استتساح کتب خود یکی بفارسی و دیگری به عربی اختصاص داد، که همه ساله

۷ - مزارات حسری یا تاریخ ملاحسری ص ۵۸، اولاد الامتار ص ۱۳۴.



چشم انداز دیگری از محل ربع
رشیدی از سوی شمال شرقی.

يك نسخه كامل تحرير شود وبيكي از كتابخانه‌های شهرهای ممالک اسلام هديه نمايند . وی قرار گذاشته بود که این نسخ را روی بهترین کاغذ بغدادی و به بهترین و خواناترین خطی بنویسند و با نسخه اصل دقیقاً مقابله و تطبیق نمایند . محررین و نسخه‌دارانی که برای این امر تعیین شده بودند ، همه را بدقت و با رعایت خوشی خط و سرعت قلم انتخاب کرده در نواحی مدرسه و مسجد ربع رشیدی منزل داده بود که تحت نظر نظار این امر خیر مشغول کار باشند . بعد از آنکه هر نسخه پایان می‌پذیرفت آنرا صحافی و تذهیب کرده و به مسجد می‌بردند و در کتابدانی مابین منبر و محراب قرار میدادند و این دعا را که مؤلف به قلم خواجه عربی بر آن نوشته بود میخواندند :

«اللهم يا ملهم الاسرار ويا معلم الاخبار والآثار، كما وقمت عبدك المفتقر الي رحمتك الواسع رشيد العليبي لتصنيف هذه الكتب المشتملة على التحقيقات المقوية لقواعد الاسلام والتدقيقات الممهده لبيان الحكم والاحكام المفيدة للمتأملين في بدائع المصنوعات ، النافعة للمتفكرين في غرائب المخلوقات ووقفه ايضا لان وقف بعض املاكه شارطا ان يتخذ من مثاله نسخ من هذه الكتب ليتتفع بها المسلمون من اهل البلدان في كل حين واوان ، فتقبل اللهم كله منه قبولاً حسناً ، واجعل سعيدا مشكورا وذنبه مغفورا ، واغفر للبايعين في اتمام هذا الخير والمستفيدين من هذه الكتب ، والناظر فيها والعاملين بما في معاوئها وآتة الحسنه في الدنيا والآخرة اياك اهل التقوى واهل المغفرة» .

عین این دعا را نیز در پایان هر نسخه کتاب نوشته و مناجات مختصری که باز به قلم خود رشیدالدین بود بر آن الحاق میکرده‌اند . سپس خاتمه‌ای به قلم ناظری که کتاب در تحت نظر او تحریر یافته بود متضمن تاریخ تحریر و اینکه برای کدام شهر آن نسخه تحریر یافته ، و همچنین نام و نسب آن ناظر بر آن منظم مینمودند که مؤمنان او را بدعای خیر یاد نمایند . بعد از انجام این امور کتاب را نزد قضاة تبریز میفرستادند که ایشان شهادت می‌دادند که تمام رسوم و تقاریری که مؤلف بر آن عهد کرده بود انجام یافته است . آنگاه آن کتاب را بشهری که برای آن شهر تحریر یافته بود میفرستادند و در کتابخانه عمومی آن شهر می‌نهادند .

با وجود جمیع این احتیاطها چنانکه کاترمر می‌گوید : قسمت عمده‌ای از مؤلفات این مورخ دانشمند از دست رفته و تمام وسائلی که برای حفظ آثار خود بعمل آورده همه بی‌فایده

مانده است، جهش آنست که ربیع رشیدی دوبار یکی پس از قتل آن وزیر و دیگری پس از کشته شدن پسرش خواجه غیاث‌الدین بغارت رفت، و بسیاری از نقاشی و نسخ کتب او بچنگ مردم جاهل افتاده بهمین علت و حوادث دیگر برخلاف آرزوی آن وزیر سعید بیشتر مؤلفات او نابود گردیدند.^۸

ویلبر می‌نویسد: رشیدالدین در کتاب عظیم خود جامع‌التواریخ بهترین و موثوق‌ترین منابع را در دست داشت، از جمله وقایع‌نامه‌های رسمی مغول مورد استفاده قرار گرفت و یک زاهد کشمیری در تدوین تاریخ هندوستان به او کمک کرد. دو عالم چینی برای ترجمه منابع چینی برای او کار می‌کردند. اطلاعات او درباره اروپا و اوضاع سیاسی آن از نظر صحت و درستی ممتاز است. در آن زمان او خیلی بیشتر از آنچه اروپائیان از آسیا می‌دانستند از اوضاع اروپا با خبر بود حتی میدانست که در ایرلند مار وجود ندارد. وقتی جامع‌التواریخ در رشیدیه تهیه میشد با تصاویر و نقاشی‌ها زینت می‌یافت. از مدارک برمی‌آید که نقاشان چیره‌دست در این مهم با او کار می‌کردند. بعضی از کارهای آنان انعکاس طرز کار و سبک مکتب نقاشی بغداد در قرن سیزدهم است. بسیاری از تصاویر سلاطین ایلخانی را با لباس چینی و در میان زنان خود نشان می‌دهند ایرانیان با کلاه مخصوص خود کمتر کشیده شده‌اند. تصاویر بیشتر چینی است. ساختمان‌ها اغلب شکل بناهای ستوندار و بام پیش‌آمده مشرق را دارند.^۹

رشیدیه بنا به منشآت رشیدالدین

خواجه رشیدالدین در نامه‌ای که به پسرش خواجه جلال‌الدین که حاکم روم بود نوشته که چهل نفر غلام و کنیز رومی جهت عمل کشت و زرع ربیع رشیدی اعزام دارد تا در یکی از مراکز کوشک او که در ربیع رشیدی احداث نموده ساکن شوند. نخست می‌نویسد: باغی در آنجا ساخته که در صفا و دلکشی بماتند بهشت برین است. سپس می‌نویسد: چون ربیع رشیدی محلی وسیع است پنج قریه در آن احداث کرده‌ایم و اکنون چهار قریه آباد شده‌است از اینرو در هر یک از قراء، زنگیان، و گرجیان، و قردیان و حبشیان، چهل نفر ذکور و اناث مسکن دارند. قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است می‌خواهیم که قریه رومیان باشد، توقع که چهل غلام و کنیز رومی به دار السلطنه تبریز فرستید که در قریه مذکور ساکن و به عمارت مشغول شوند در نامه دیگر به پسر دیگرش خواجه سعدالدین حاکم قسطنطنیه نوشته می‌نویسد: که بیست و چهار کاروانسرای رفیع که هر یک چون قصر خورق منیع است و هزار و پانصد دکان، سی هزار خانه، چندین حمام، باغهای باصفا، چندین آسیا و کارخانه شربابی و کاغذسازی، دارالضرب (ضرابخانه)، و رنگخانه (صبافی) و غیره احداث کرده و از هر شهری جماعتی را آورده و در آنجا ساکن گردانید.

از جمله دو بیست نفر حافظ و قاری قرآن در جواز گنبد جای دادیم و از راست و چپ برای هر صد نفری کوچهای احداث کرده و دست راستی‌ها را از حاصل اوقاف شیراز و دست چپ‌ها را از حاصل اوقاف شام برخوردار ساختیم، این قاریان که از کوفه و بصره و واسط و شام آورده شده بودند، بعضی سبعه خوان و بعضی عشره دان بودند و بفرمودیم تا در دارالقرآن هر روز تا وقت چاشت به تلاوت قرآن مجید مشغول باشند. و چهل نفر از غلام‌زادگان خویش را به ایشان سپردیم تا آنان را سبعه خوانی تعلیم کنند. و به قاریان خوارزمی و تبریزی و دیگر بلاد بفرمودیم که بعد از چاشت تا وقت زوال (ظهر) به تلاوت کلام‌الله مشغول باشند، و باز می‌نویسد که از علما و فقها و محدثان چهار نفر را در کوچهای که آنرا کوچه علما خوانند منزل دادیم و وظیفه و مواجب و جامه سالیانه و پول صابون و حلوای ایشان را مقرر ساختیم.

و هزار طالب‌علم را در محله‌ای که آنرا محله طلبه خوانند نشانیدیم، و شش هزار طالب‌علم

۸ - تاریخ مغول ص ۴۹۰، از سعدی تا جامی چاپ دوم ص ۹۶ - ۱۱۶.

۹ - معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانیان ص ۲۳ - ۲۴.

دیگر که از ممالک اسلام بامید تربیت ما آمده بودند، در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که مخارج ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری، و جزیه هند بدهند، و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند، و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی، بخواندن آن علم امر فرمودیم، و گفتیم که هر روز از این طلبه که ذریع رشیدی و ویلده تبریز ساکن اند همه بمدارس ما و نزد فرزندان ما در رفت و آمد باشند.

پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند گفتیم که هر روز در دارالشفای (بیمارستان) تردد نمایند، و پیش هر طبیب ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند.

کحالان و جراحان و مجربان را که در دارالشفای ما هستند (محلّی) به قرب باغ رشیدآباد که آنرا «معالجه معالجان» خوانند بنیاد فرمودیم.

دیگر اهل صنایع و حرف را که از ممالک آورده بودیم هر يك را در کوچهای ساکن گردانیدیم. غرض از نوشتن این مکتوب آنست که پنجاه نفر صوفی باف از آنطایفه و سوس و ترسوس بفرستید، اما نه بزجر و زور بلکه به لطف و مواسات، و همچنین بیست نفر صوفی باف از ملک نوفل بن سجایب طلب کنند تا از قبرس روانه دارالسلطنه تبریز کنند.^{۱۰}

درنامه دیگری که به خواجه علاءالدین به هند نوشته برای دارالشفای ریح رشیدی بعضی از اذهان (روغنهای طبی) از هر يك به تناسب پنج من و ده من و صد من خواسته است.

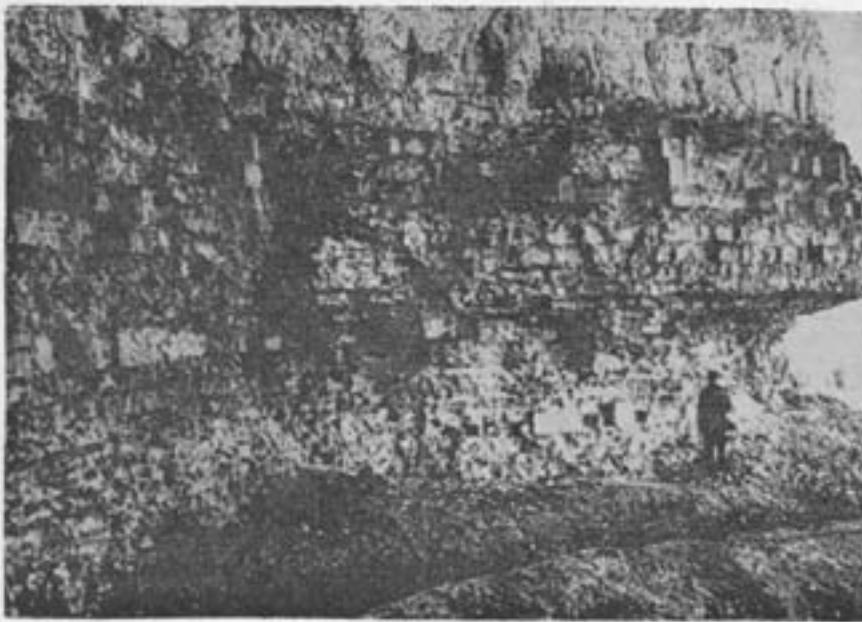
خاورشناس شوروی ایلیا پاولویچ پطروشفسکی در کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول می نویسد: «از مکاتبات رشیدی نیز پیدا است که از بردگان مستقر در اراضی زراعتی، همچون برزگران بهره کشی میشده است. رشیدالدین گذشته از غلامانی که طبق وصیت نامه وقف اماکن خیریه و ریح رشیدی در تبریز کرده بود، به فرزندان ذکور خود ۵۰۰ غلام و بدخترانش ۴۰۰ کنیز بخشید. درنامه ای که رشیدالدین به مجدالدین فرزند خویش نوشته میگوید که ۱۰۰۰ برده که نیمی مرد و نیمی زن بودند بنام باغ فتح آباد و ۲۰۰ برده (نیمی مرد و نیمی زن) جزو جمع باغ رشیدآباد محسوب داشته، مزارعان فتح آباد، خوانده است. بعبارت دیگر از آنان نیز مانند رعایای تابع فتودال و مزارعان موروثی بهره کشی میشده است. درنامه ای که رشیدالدین به مجدالدین پسرش نوشته صورت ریز پوشاکی که به غلامان و کنیزان باغهای فتح آباد و رشیدآباد در سال لباسهای زیر را دریافت می داشته اند:

قمیص (پیراهن کرباس)	۲	توپ
شلوار	۲	۴
جبه (قبا)	۱	۴
کپنگ	۱	۴
گوال (جوال)	۱	۴
کفش	۱	۴
میان بند (کمر بند)	۱	۴
ستار	۱	۴

هر يك از ۵۰۰ کنیز باغ فتح آباد پوشاک فوق الذکر را دریافت میداشته اند، جز اینکه بجای کپنگ يك چادر سر و بجای ستار عصابه (سر بند) میگرفتند.

صد غلام و صد کنیز باغ رشیدآباد نیز بقرار فوق پوشاک میداشتند. تمایل رشیدالدین به این بود که در هر يك از پنج قریه مزبور غلامان و کنیزانی از يك نژاد بنشاند و ضمناً ایشان زن و شوهر باشند تا توالد و تناسل نمایند و بماندن در آن مکان بیشتر

۱۰ - تاریخ دارالسلطنه تبریز من ۱۴۳ - ۱۴۷، از سعیدی تا جامی چاپ دوم ص ۱۱۶ - ۱۲۵.



جرئیات ردهای فوقانی که از قطعات سنگی تراشیده پیش آمده است.

علاقه نشان دهند. اگر بطور متوسط برای هر زوج دوفرزند در نظر گیریم جمع عده بردگانی که در پیرامون باغ مزبور بوده اند به ۳۶۰۰ نفر میرسیده است. تفاوت بردگانی که در اراضی زراعتی مستقر گشته بودند با رعایای روستاها تنها از لحاظ وضع حقوقی نبود، بلکه فرق بارز دیگری نیز داشته اند، به این معنی که کماکان برده و مال شخصی ارباب خود بوده اند. و وی میتواند هر گاه میل کند او را از زمین جدا کرده و بدون زمین بفروشد، و یا حتی بدون ترس از مجازات او را بقتل برساند. بردگان مزارعه گر، برخلاف رعایا فاقد حق اعیانی و وسائل و آلات کشاورزی و گاو بودند، و حتی سهم محصولشان آقدر نبود که پوشاکی برای خود تهیه کنند و بیشک از نظر اقتصادی ناتوان ترین گروه روستایی را تشکیل میدادند^{۱۱}.

میس لمتون درباره این اوقاف چنین می نویسد: «دروصیت نامه وزیر اعظم خواجه رشیدالدین فضل الله سیاهه ای از اموال او بنصت آمده است، این سیاهه اولاً مشتمل بر املاکی است که او در ربع مسکون خریده و بر اولاد ذکور و بعضی را به فرزندان و علما وقف کرده است. ثانیاً سیاهه مشتمل بر املاکی خالصه ای که از طرف غازان به او انتقال یافته است. رشیدالدین طبق وصیت به اولادش منتقل میکند اما املاک واقع در توران را که بعضی از آنها عطیه (سیورغال) پادشاهان بود، و بعضی از آنها را پیشکاران او خریده بودند بجهت آنکه در جاهای دوردستی واقع شده بود در این وصیت نامه وقف بر جمیع اولاد ذکور و اناث میکند. همچنین املاک خود را در سوریه و یمن که بعضی عطیه (سیورغال) ملک ناصر پادشاه مصر و سیورغال ملک اشرف پادشاه یمن بود و بعضی از آنها را پیشکاران او بوکالت شرعی خریده بودند وقف کعبه و اورشلیم میکند. در سند و هند نیز املاکی داشته که بعضی از آنها را خریده بوده و بعضی از آنها عطیه (سیورغال) سلاطین هند بوده است. او اینها را وقف خاتاه شهاب الدین عمر سهروردی میکند. نخلهایی را که بعضی را خریده و برخی را خود در ولایات مختلفه کاشته بود و عده آنها به ۳۹۰۰۰ میرسید عده ای از آنها را به ملکیت فرزندان خویش و دیگران در می آورد. باغهای میوه و تاکستانهایی را که وی در ولایات داشت و در سند دیگر بخط عمادالملک حدادی ثبت کرده بود ظاهراً وقف خیرات و مبرات میکند. رشیدالدین علاوه بر اغنام و احشامی که داشت، ظاهراً

۱۱ - کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز ج ۲ ص ۱۴۸ - ۱۵۱.

دارای عددی بیشمار طيور اهلی بود که بدققان بر مبنای نوعی قرارداد اجاره داده بود. این طيور مشتمل بر ۲۰۰۰۰ ماکیان بود که در دست رعایای دهات تبریز و سلطانیه و همدان بود و در وصیت نامه اینها را وقف بیماران میکند. ده هزار غاز و ده هزار اردک که بدست روستائیان تبریز و مراغه سپرده بود برای فرزندانش باقی میگذارد. هزار رأس گاو و هزار رأس خر بجهت حمل میوه و سبزی (کود مخلوط) و کود و سنگ و غیره بر ریع رشیدی و بستانهای تبریز که او انشاکرده بوده است وقف میکند. و این چهار پایان را بدست دهقانان سهم بر یعنی «مزارعان» دهات مهران رود و باغبانان فتح آباد و رشید آباد می سپارد»^{۱۲}.

خانقاه رشیدیه : از جمله تأسیسات ریع رشیدی خانقاهی بوده که اختصاص به صوفیه و درویشان داشته است و در آنجا به سماع نیز می پرداختند.

در صوفیه المصفاي این بزاز آمدن شیخ صفی الدین اردبیلی به تبریز و تزول او به خانقاه رشیدیه یاد گردیده است.

«حکایت : دام برکنه گفت که چون شیخ قدس سره در تبریز به خانقاه رشیدیه که در عمارتست بالتماس وزیر غیاث الدین تزول فرموده بود . . .»

در جای دیگری نویسد که «مولانا شمس الدین روایت میکند از مولانا شمس الدین محمد بن مولانا کمال الدین احمد که در آن زمان که شیخ (یعنی شیخ صفی الدین) به تبریز آمده بود، در خانقاه رشیدیه، وی در صحبت مولانا شمس الدین کرده، شیخ بخدمت شیخ رفت».

باری در چند جای کتاب صوفیه المصفا به خانقاه رشیدیه در شهر تبریز اشارت رفته است. در صوفیه المصفا حکایتی آمده که خلاصه آن در اینجا آورده میشود :

«حکایت : ادا الله برکنه گفت که وقتی که شیخ قدس سره در تبریز در جامع عمارت رشیدی بود، روز جمعه به نماز حاضر شده بود، بعد از نماز مولانا شمس الدین طوطی و عطی گفت که مثل آن در ادوار روزگار کمتر دیده شود . . . چون شیخ رمزی از رازی که بر غیر او عیان نبود بشنود بی اختیار از وی نعره ای صادر شد و در سماع رفت و وجد بروی غالب شد . . . مولانا شمس الدین طوطی بر پایه منبر حیران بماند و مجال نطق و حرکت نداشت تا چند آنکه سماع با آخر رسید و مردم بیارمید . . . پس خواجه غیاث الدین قوال طلبید و خواست که چیزی گوید تا شیخ را حالی دیگر پدید آید، قوال آغاز کرد و خواست چیزی گوید تا شیخ را حالی دیگر پیدا شود و بسیاری بگفت میسر نشد. عاقبت خواجه قطب الدین برخاست و سماع کرد شیخ را خوش آمد و بوی دعا کرد که مرا سبکبار گردانیدی و خاطر از بند رها نمیدی»^{۱۳}.

اوحدی و وصف ریع رشیدی : اوحدی مراغه ای که از شعرای معروف آذربایجان در قرن هشتم و از اولیای صوفیه و صاحب منظومه جام جم است و در سال ۷۳۳ هجری در شهر مراغه در گذشته، و از ستایشگران سلطان ابوسعید و وزیرش خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشید الدین فضل الله است در وصف ریع رشیدی اشعاری سروده که این ابیات از آنها است :

ای همایون بنای فرخنده	که شد از زووقت طرب زنده
طاق کسری ز دفترت کسری است	هشت جنت ز گلشن قصری است
خاکت از مشک و سنگت از مرمر	بادت از خلد و آبت از کوثر
کاشی آجرت بهر خورده	مال قارون بدم فرو برده
چون ز سرخاب روی شاهدشنگ	داده سرخاب را جمال تو رنگ

در صفت مدرسه و خانقاه ریع رشیدی گوید :

ای در علم و خانه دستور	چشم بد باد ز آستان تو دور
شد سعادت طلابه بر تبریز	تا فکندی تو سایه بر تبریز

۱۲ - مالك و زارع دایران (ترجمه متوجه امیری) تهران ۱۳۳۹ ص ۱۹۷ - ۲۰۰ .

۱۳ - تحقیق درباره دوره ایلخانیان، از دکتر مرتضوی ص ۹۴ - ۹۶ .

از پی ضبط سفره و خوانت	تا مهیّا شود سبک نافت
آسمان گشت کوکبی انبوه	آسیابان بر آب بیلا نکوه
مال تبریز خرج خوان تونست	مال سرخاب را توان تو نیست

سرانجام ربیع رشیدی: چنانکه گفتیم پس از کشته شدن خواجه رشیدالدین در ۷۱۸ عمارت ربیع رشیدی بغارت رفت و آثار زیبا و نفایس آن بدست عوام افتاد و بامعدوم شد، آنچه مانده بود باردیگر پس از کشته شدن پسرش خواجه غیاث‌الدین محمد در ۲۱ رمضان ۷۳۶ بغارت برده شد. و اکنون از آن همه آثار جز تل خاکی دیده نمی‌شود و مردم عوام آن محل نیز سنگ و آجر آن بنای عظیم را تماماً برکنده و برده‌اند. گاهی تکه پاره کاشیها و کتیبه‌های شکسته از زیر خاک پیدا میشود شاید اگر حفاری کنند کتیبه‌ها و کاشی نوشته‌ها و اشیای دیگر پیدا شود.

رشیدیه را در هنگام آبادی از فرط عظمت و وسعت «شهرستان رشیدی» میخوانده‌اند. سکه نقره‌ای که بوزن ۲٫۸۵ گرم و به قطر دوسا‌تیمتر تاریخ ۷۳۳ هجری بنام سلطان ابوسعید بهادر ضرب شده و اخیراً بدست آمده صریحاً مؤید این تسمیه است. مشخصات آن سکه از این قرار است:

روی سکه در وسط: السلطان العادل بهادرخان خلد ملکه.

ضرب شهرستان رشیدی

پشت سکه در وسط: لاله الا الله - محمد رسول الله - صلی الله علیه.

اطراف آن: ابوبکر. عمر. عثمان. علی^{۱۴}.

رشیدیه در سال ۷۸۷ هجری که لشکر توقتمیش‌خان به تبریز حمله آورد کاملاً خراب بود و تجدید آبادی و تعمیر آن از آرزوهای بزرگان آن زمان بشمار میرفت، چنانکه شاعر معروف کمال خجندی در این معنی سروده است:

گفت فرهاد ما به میر ولی	که رشیدیه را کنیم آباد
زر تبریزیان به آجر و سنگ	بدهیم از برای این بنیاد
بود مسکین به شغل کوه کنی	که ز سوران کوه و دشت زیار
لشکر پادشاه توقتمیش	آمد و هاتف این ندا در داد
لعل شیرین نصیب خسرو شد	سنگ بیهوده میکند فرهاد ^{۱۵}

شاردن سیاح معروف فرانسوی که در سال ۱۰۸۴ هجری به ایران سفر کرده در سیاحتنامه خود می‌نویسد که: «در بیرون شهر تبریز در سمت مشرق آثار قلعه‌ای پدیدار است که الحال ویران است. این قلعه رشیدیه نام داشته و از بناهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان صاحب تاریخ رشیدی در احوال مغول است که آنرا در چهارصد سال قبل بنا کرده است... شاد عباس صد سال پیش به تعمیر قلعه رشیدیه پرداخت و آنرا بحالت اولیه در آورد ولی پادشاهان صفوی پس از وی تعمیر قلعه را مصلحت ندیده بحال خود گذاشتند تا ویران شد»^{۱۶}.

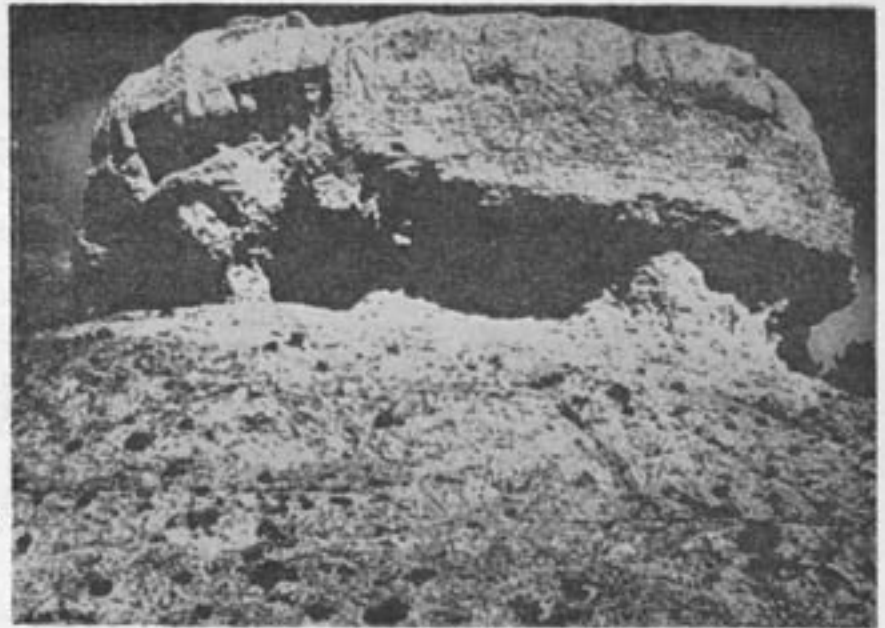
گفتار نادر میرزا: نادر میرزا در تاریخ دارالسلطنه تبریز می‌نویسد: این بنا شهری محکم و حصین بود، بدائصال که بن به تبریز آمدم اثری از آن بجای مانده بود، در دامنه کوه سرخاب همه از آجر و گچ، ملاقاتها و دیوارها بیشتر مقرنس و سنگها همه یک‌رو تراش کرده و باصل دیوار بکار برده. بومیان تبریز اینجا را رشیدیه گویند، آجر این بنا را مردم بی‌تریت برکنند و بردند و اکنون هیچ از آن بجای نمانده مگر گودالها که برای استخراج سنگ و آجر حفر کرده‌اند. پی برجی عظیم در تلی مشرف به کوی باغمیشه و این بنا به شمال تبریز بجای است، چون با سنگ و آجر و آهک خالص با کمال دقت عمارت شده متین و استوار است. دیوارهای حصار

۱۴ - سکه‌های اسلامی دوره ایلخانی و گورکانی، از سید جمال‌الدین طباطبائی، طبع تبریز سال

۱۳۴۷ ص ۳۴.

۱۵ - مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۲۵.

۱۶ - سیاحتنامه شاردن ج ۲ ص ۴۰۶.



ویرانی پایه یکی از ساختمانها.

وسرایها تا بروزگار سلاطین صفوی برپای بوده بیشتر لشکرکشیهای عثمانیان به تبریز و صدمه زلزله این بنیان را برانداخت. در اینجا هیچ نوشته و تاریخ نیافتیم تا ایراد کنیم. همانا فضل الله دیرشیرازی نیابت این وزیر تاریخ بنای این عمارت را سال ۶۹۹ نگاشته است.^{۱۷}

باید دانست که هیچیک از عناصر حومه رشیدیه در محل بصورت فعلی قابل تشخیص نیست. آنچه از همه بیشتر آشکار است پایه برجها و خط دیوار استحکامات دورحومه است که بر روی بزرگترین تپه‌های آن ناحیه قرار دارد و ممکن است این استحکامات همان‌هایی باشند که در قرن چهاردهم میلادی ساخته شده‌اند، یا بقایای آثاری باشند که شاه عباس در اوائل قرن هفدهم در آن محل بنا کرده است. قاطع‌ترین نشانه مبنی بر اینکه در این محل در زمان مغول ساختمانهایی بوده است، وجود قطعات سفالی کاشی است که بسیاری از آنها شبیه قطعات متعلق به مقبره غازان است. این قطعات شامل کاشی‌های هشت گوش لعابدار نیلی و آبی می‌باشد که لعاب بعضی قسمتهای آنها کهنه شده و طرحهای دیگری روی کاشی‌ها در آورده شده است. همچنین طرحهای تسمه‌ای یا باریک‌های سفالی نیلی و آبی که بعضی سوراخهای آنها با کج‌بری پر شده و قطعات کتیبه که با کندن و تراشیدن لعاب زمینه بصورت حروف درست شده، در این قطعات وجود دارد. ضمناً قطعات متعددی از کاشی چند رنگه کامل از دوره صفوی نیز در این محل پیدا شده است. در پایه‌های برجها یکی شایان توجه است. این پایه از دیگر پایه‌ها بزرگتر است و از لحاظ نقشه با آنها فرق دارد، زیرا شامل مقطع مستطیلی است و نیز با دقت بیشتری ساخته شده است. زیرا روی پی ناصاف آن قطعات سنگ تراش قرار داده‌اند. قسمتهای بزرگ قطعات روی بنا که هنوز در محل خود باقی است، نشان میدهد که قسمت بالای برج پیشامدگی داشته است. اغلب این قطعات مرمر سیاه است و اگر همه آنها دوباره بکار برده نشده باشند با بعضی از آنها مستعمل است. پایه‌های ستون از زمان اشکانیان و تعدادی سنگ قبر از دوره اسلامی در آنجا وجود دارد محل برجسته پایه برج و ساختمان شگرف آن میرساند که ممکن است پی و اساس رصدخانه بوده باشد. از اینکه خواجه رشیدالدین بعلمت علاقه شدید به پیشرفت علم در این محل رصدخانه‌ای ساخته باشد مستبعد بنظر نمی‌رسد. بعلاوه در یکی از منشآت رشیدی اشاره به گنبدی شده است که غالباً به مقبره گنبددار اطلاق میشود، ولی ممکن است مقصود از ساختمان برجسته و نمایان گنبد رصدخانه باشد.^{۱۸}

۱۷ - تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۴۲ - ۱۴۳ .

۱۸ - دونالد ویلر: معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانیان، ترجمه دکتر عبدالله فریار ص ۱۴۱-۱۴۲ .